

آینة

ایران

سرمقاله: «سال ۹۳؛ بیم‌ها و امیدها»؛ حسن وزینی
چمسبا برخی بیندارند که علانویی چون مدیریت جهادی یا اقتصاد مقاومتی نام دیگری از مدیریت دوره جنگ است. در حالی که مراد و مقصود این شعار ملی، مدیریت جهادگونه برای تقویت و بهبود حوزه‌های مختلف کشور است. در این منظومه می‌توان پیشبرد مقتدرانه مذاکرات هسته‌ای، برطرف‌کردن موانع داخلی و خارجی تولید ملی، تزریق روحیه‌امید و اطمینان به جامعه و تقویت قدرت ملی و بین‌المللی ایران اسلامی را نمادهایی از یک مدیریت جهادی دانست. مصداق می‌بهری به استراتژی رهبر انقلاب این خواهد بود که برخی محافل، اندیشه‌های اعلام‌شده را در قالب‌های تنگ تفاسیر جناحی قرار دهند. همچنان که تئوری اقتصاد مقاومتی یک سیاست ملی است، مفهوم مدیریت جهادی نیز فراتر از ادبیات و عملکرد یک طیف یا گروه خاصی است. ذیل این مفهوم هر گونه تلاش برای گره‌گشایی از مشکلات فرهنگی، اقتصادی و… کشور ترجمانی از مدیریت جهادی خواهد بود. بنابراین انتظار می‌رود در پرتو نامگذاری سال ۹۳ شاهد همگرایی جریان‌های سیاسی دلسوز کشور باشیم نه آنکه برخی بخواهند با تمسک به آن سیاست‌های دولت یا کل نظام در حوزه‌های مختلف را تقبیح و تضعیف کنند.

تاریخ

یادداشت: «مقابله با دولت در عرصه فرهنگ»؛ صادق زیباکلام
اصولگرایان درواقع بیشترین مخالفت و مقابله را در حوزه فرهنگی در برابر دولت انجام خواهند داد. بیشترین فشار روی طیف روی وزارت ارشاد، رسانه‌ها، مطبوعات و سایت‌های مستقل خواهد آمد… مخالفان دولت تلاش زیادی خواهند کرد که این فضای بالنسبه بازی را که بعد از انتخابات سال گذشته در کشور به‌وجود آمده است با عنوان اینکه اسسال سال فرهنگ است و باید تغییر و تحولات فرهنگی به‌وجود آید، جلوی بازترشدن فضای سیاسی کشور را بگیرند اما بعید به نظر می‌رسد که اصولگرایان بتوانند موفقیت خاصی را به دست بیاورند، چراکه اگر آقای روحانی بتواند مساله هسته‌ای را با موفقیت پشت‌سر بگذارد، قطعاًمضای اقتصادی بهتر خواهد شد و این باعث می‌شود که آقای روحانی دست بازتر و قوی‌تری نیز در داخل داشته باشد… یقیناً اصولگرایان تلاش خواهند کرد… فضا را نیز به‌سمت امنیتی‌تر شدن ببرد ولی معتقدم که در هر دو مورد تلاش آنها ناموفق و بی‌فایده خواهد بود.

کیم

سرمقاله: «آن تک و این پاتک»؛ حسین شریعتمداری
قطعه‌لمعایی کمد… با عنوان راهبرد اتحادیه اروپا درباره ایران به تصویب پارلمان این اتحادیه رسید به اندازهای خیال‌بردارانه است که تصویب آن از سوی کشورهای اروپایی، آنهم در حالی که معتقدترین دوران حیات خود را تجربه می‌کنند فقط با واژه‌هایی نظیر «خنددار» و «احمقانه» قلیل تفسیر است. در این باصطلاح قطعه‌نامه، آرزوهای برپارفته آمریکا و متحدانش که طی ۳۵سال گذشته بارها زیرپای مردم این مرز و بوم لگدمال شده است، در هفت صفحه تهیه و تدوین و اجرایی از ایران اسلامی خواسته شده است… ایران باید توافقاته ژنو را بی کم و کاست اجرا کند!… عوامل زندانی فتنه ۸۸ را آزاد کند!… به حصر سران فتنه آمریکایی- اسرائیلی ۸۸ پایان بدهد!… ممنوعیت همجنس‌بازی را لغو کند و به همجنس‌بازان اجازه رابطه جنسی آزادانه بدهد!… هر یک از نمایندگان یا هیات‌های پارلمانی اتحادیه اروپا که به ایران سفر می‌کنند اجازه ملاقات با معزکومان امنیتی را نداشته باشند!… دفتر نمایندگی اتحادیه اروپا در ایران تاسیس شود تا بر مسائل سیاسی و اجتماعی کشور نظارت مستقیم داشته باشد!… اجنم صنفی روزنامه‌نگاران که منحل اعلام شده‌ باز گشایی شود!… به آنچه از نظر اتحادیه اروپا نقض حقوق‌یشر تلقی می‌شود خاتمه بدهد!… به احمد شهید گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق‌یشر سازمان ملل متحد اجازه ورود به ایران داده شود و بتواند آزادانه با معجرمان و هر کس دیگری که می‌خواهد ملاقات کند!… در قطعه‌نامه اتحادیه اروپا، انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم غیرمردم‌گرا تیکت تلقی شده و به چند نمونه دیگر از قوانین جاری کشور نیز به‌صطلاح اعتراض شده است!… البته چندماه اخیر، برخی از عوامل نفوذی فتنه ۸۸ از طریق روزنامه‌های زنجیرهای و سایت‌های داخلی و خارجی یادر مصاحبه با رسانه‌های بیگانه اصرار داشتند که نزدیکی با آمریکا را کلید حل مشکلات اقتصادی کشور معرفی کنند و در حالی که شماری از مسوولان محترم هرازچندگاه، بر خوردهای خصمانه آمریکاومتحدانش را به چالش- البته نه‌چندان جدی- کشاندند، طیف نفوذی پادشده‌ برای اثبات- بدین‌معنم خوش- دستاوردهای نزدیکی با آمریکا خود را به آب‌آتش می‌زدند… قطعه‌نامه اتحادیه اروپا، این ترغند عوامل نفوذی فتنه را که متضامنه هنوز در دولت محترم حضوری - ولو حاشیه‌ای اما، با دسترسی به متن - دارند، نخرما کرد.

پنج منهای یک

با توجه به ادعای جیش‌العدل مبنی بر میانجیگری علمای اهل سنت، این سوال مطرح می‌شود که چه ارتباطی می‌تواند بین تئوریست‌های جیش‌العدل و علمای اهل سنت وجود داشته باشد که این مهم لازم است با ورود دستگاه‌های امنیتی بررسی شود. اساسا باید به این سوال پاسخ داده شود که نوع و نحوه مناسبات ادعایی برخی از علمای اهل سنت جنوب شرقی تا تئوریست‌های خونخوار چه بوده و بر چه اساسی چنین مقامات و مشترکاتی به وجود آمده است؟



حبیب احمدزاده

چند وقتی است که مانند همه مردم ایران و دیگر انسان‌دوستان در جهان به مرزبانان و سربازان جوانی فکر می‌کنم که به اسارت برده شدند و به اینکه اگر در میان این گروه جیش‌العدل، دوست یا برادری داشتیم به او چه می‌گفتم. این ماجرا قبلا هم برای همه پیش آمده. در همان اوایل انقلاب که اکثریت صادقانه راه می‌جستند تا شاید خدمتی کنند و عده‌ای با همان قدر شاید صداقت، تا این میان زیر علم‌های ناشناخته سینه زدند و ناگاه و کم کم در سرازیر راهی نابازگشت قرار گرفتند و انرژی‌ها و چه بسا زندگی‌ها که نابود کر دند و نابود شدند.

و همیشه این سوال را داشتیم که چرا از گذشتگانمان پند نمی‌گیریم و یسان جماعتی که نتیجه مرگ‌بار اعتبار را در کنارشان بارها و بارها دیده‌اند، باز هم گرفتار توهم رهایی و آرامش‌بخشی این مواد خطرناک می‌شوند، افرادی نیز به نام عدالت و آزادی‌گی جان افراد را در کوچه و بازار می‌گیرند، بیگناهمانی که حتی طرف دعوای ظاهریشان نیز محسوب نمی‌شوند و اینگونه بود که شاید این متن را خطاب به آن برادر ناشناخته در جیش‌العدل می‌نوشتم:

سلام برادرم

در راهی که امروز تو در پیش گرفته‌ای صداقت و شفاف تنها دو گمان برایت دارم، گمان اولم آن است که در این راه که می‌روی دستور از بیگناهی می‌گیری که او را به خود از ما نزدیک‌تر می‌دانی. و فرض دوم آن است که گرچه رهبرانت چنین‌اند ولی خود صادقی و سعی در به کرسی نشاندن تفکری‌داری که حضاری بابت آن جانت را نیز برده‌ای.

اول به فرض اولم می‌پردازم:

اگر کسی هستی که گمان‌داری که در این بازی، تو نیز برگ برنده‌ای هستی که خود را به مقدار فروخته‌ای، باید بگویم که سخت در اشتباهی، زمانه از این برگ‌های برنده که از همان بدو رویدین، حتی نزد خردپارانشان به برگ خزان تبدیل می‌شوند به خود بسیار دیده. به یکی از این افراد که همانند تو راه خطا برگزید و گمان داشت که اصوات جبرجیرک‌های آن شب شوم نوشته و نیرنگ همه صدهای دیگر را تا ابد خواهد پوشاند، اشاراتی از درون اسناد دولت انگلیس خواهم داشت. اسنادی که چند روزی بیشتر نیست که در کتاب «گزارش‌های مستر چیک از رویدادهای فارس و بوشهر در جنگ جهانی اول» توسط «افشین پرتو» ترجمه و به دبیری دوست محترم «سیدقاسم یاحسینی» توسط حوزه هنری بوشهر در اختیار همه قرار گرفته است.

شاید بدانی که یکی از بزرگ‌ترین مراکز جمع‌آوری اسناد جهانی، مرکز اسناد وزارت امورخارجه در کشور انگلیس است.

در میان این سندهای اثباتشده، سندهایی در مورد ایران از روزگار پادشاهی شاه تهماسب صفوی تاکنون وجود دارد. و در میان این سندها، نوشته‌های منظم هفگی از کنسولگری انگلیس در بوشهر یافت شده که مربوط به گزارش‌های محرمانه مستقیم و بدون دخل و تصرف «ویس کنسول» انگلیس در بوشهر با نام «هربرت چیک» است که در هنگامه درگیری‌های جنگ اول جهانی و تصرف بوشهر و درگیری با مجاهدان وطن پرست تنگستانی و دشمنستانی آن منطقه نوشته و چون این اسناد پس از حدود صدسال در اختیار مامه قرار می‌گیرد حوالی کتابی است که سولانی نامشوده را پس از یک قرن پاسخ می‌دهد و آن گزارش‌های انگیزه‌های راستین قاتل رییسعلی دلواری و قتل او از پشت سر در هنگامه نبرد رودرور با انگلیسی‌ها در بوشهر به دست شخصی به نام «غلامحسین تنگکی» است؛ انگیزه‌هایی که تاکنون به رقابت شخصی و حتی عشقی این دو نسبت داده می‌شد.

چند سندن را برایت می‌خوانم تا بدانی در آینده چه در انتظار اینگونه رفتارهاست و چگونه قابله تاریخ، روزی بی‌هیچ شرعی، اسناد واقعی دلایل اعمالمان را در انتظار جهانیان، زایمان می‌کند.

مستر چیک، گرداننده اصلی و میداندار عمل سیاسی و درواقع نظامی دولت بریتانیا در بوشهر خود از این شهر برای روسای بالاتر از درجده سال قبل چنین نوشته است:

پنجشنبه ۵ ژوئن ۱۹۱۵

رییسعلی شخصیت شگفت‌انگیزی است. می‌گویند دشمن قسم‌خورده ماست، برخی هم را آدم آرامی می‌دانند که کمتر از کوره در می‌ورد ولی می‌گویند اگر خشمگین شود قدرت کنترل خود را ندارد. پیش‌تر سرش به کار خودش بود و کدخدایی می‌کرد و گاهی تجارت، ولی یکسالی است که روش زندگی‌اش را تغییر داده و در جست‌وجوی راهی برای مطرح‌کردن خود است. قبلا فکر می‌کردم به‌دنبال نان و نوایی است و برای خموش‌ساختن او در این زمینه کارهایی کردم و پیغام‌هایی دادم، ولی گویا کارساز نبوده و او روزبه‌روز بر تندروری خود می‌افزاید، دو سه نفری را در اطرافش برای کنترلش کشتنم ولی آنها جرات زیادی برای بر خورد جدی با او ندارند. (۱)

پنجشنبه ۲۷ اوت ۱۹۱۵

خبرها خوب نیست. تلاش برای هم‌پیمان شدن خان‌ها ادامه دارد و نیز کوشش ما برای ایجاد تفرقه میان آنها، باید یکی از آنها را از میان برداشت. یکی که از میان برداشته می‌شود روزی ادامه فعلی ماجرا به تعویق می‌افتد. (۲)

سه‌شنبه یکم سپتامبر ۱۹۱۵

به گمانم راه را یافتم. دیشب او را یافتم. میرزا رحمت لیلکی مرا به نزد او برد. صحبت‌ها انجام شد. غلام حسین پذیرفت. شاید هیچکس اشک نریخته مرا ندید. آن کس که باید کار را تمام کند، پذیرفت که چنین کاری را انجام دهد. نفعتها در این دیار بلکه در هر دیاری هر نوع آدمی

سیاست

اگر میان «جیش‌العدل»ها برادری داشتم



پیدا می‌شود. پذیرفت و رفت. من و میرزا رحمت بازگشتیم.

فهمیده بود در فکرم، اصلا حسینی نکرد. برچنین مردمی حکومت‌کردن آسان است. به لقمه نانی خرسندند. (۳)

سه‌شنبه ۸ سپتامبر ۱۹۱۵

در سیلاب دگرگونی‌ها حادثه‌های روی داد. تمام شد. یکی رفت، رییسعلی کشته شد. میرزا رحمت لیلکی همه امروز را چشم به من دوخته بود و وقتی بعدازظهر خبر را آورد از سکوت طولانی‌ام تعجب کرد. هرگز شانه‌اش را نفضرده بودم. پس از پایان دوره طولانی سکوتم، شانه‌اش را نشردم. باید قهقهه سر می‌دادم، ولی نمی‌خواهم. آن کس را که برگزیده بودم کار را تمام کرد. در میان درگیری تیر کشی و فریادی و مرگی… پایی بر یک ماجرا. آدمی افتاده بر خاک که در خاک خواهد خفت. فرداها درباره او من و آن خاک چه خواهند گفت. من و او چندبیکدی و ولی فرداها درباره آن کس که تیر را انداخت چه خواهند گفت؟

بی‌حوصله‌ام. باید بروم پرسه‌ای بزنم. شبی شرعی و گرم است. از شهرهیج صدایی نمی‌آید. (۴)

می‌بینی تاریخ پس از صدسال فرضیه مبهم قتل رییسعلی دلواری به دست استعمارگران را به یک اصل تبدیل می‌کند. قتلی که حتی آمرش برای فاعلش پیش‌زی ارزش قابل نیست. بر چنین مردمی حکومت‌کردن آسان است. به لقمه نانی خرسندند. لقمه نانی. امروز اسناد معاصران غلامحسین تنگکی با سرعت بسیار بیشتری به دست می‌آید. اسناد جاسوسی و فروختن مردم ایران توسط مسعود رجوی به صدام را از دید دوربین‌های مخفی کارگذاشته‌شده توسط بعضی‌ها برحق می‌توان در سایت‌ها مشاهده کرد. (۵) و شباهت عجیب این‌قدر ندانستن ارباب را آنجا که التماس‌های رجوی جهت درخواست دیدار دوباره صدام، هر انسان آزادمانی را به فکر می‌برد که از کجا و به چه نامی می‌توان آغاز کرد و در نهایت به کجا رسید. یا سفر عبدالملک ریگی به قرقیزستان جهت دیدار با امران و یا هم‌پیمانانش.

شاید بگوئی چند سندن دربار ملعبه‌بودن ما در دست بیگانگان چیست؟ می‌توانم به راحتی بگویم نتیجه‌اعمالشان که جز دشمنان دین و آیین و اسانیت را خوشحال نخواهد کرد و دومین دلیل بی‌پناهی‌است که صادر کرده‌اید.

آنجا که ناچار به خلاف گویی شده‌اید و پنج سرباز بی‌گناه ما را به دروغ پساندار نامیده‌اید تا به خیال خود نزد آمرین‌تان در کرانه جنوب خلیج‌فارس سزاگانی بیشتری بگیرید یا آنکه با مطالبه معاوضه پیکر درجدار شهید ما را با پیکر ۵۰۰ هم‌رمز خود کرده‌اید که باز هم می‌دانید چنین رسمی یعنی نگهداری کشته‌های مقابل در نزد ملت و دولت به کار خودشان بود و کدخدایی می‌کرد و گاهی تجارت، ولی یکسالی است که روش زندگی‌اش را تغییر داده و در جست‌وجوی راهی برای مطرح‌کردن خود است. قبلا فکر می‌کردم به‌دنبال نان و نوایی است و برای خموش‌ساختن او در این زمینه کارهایی کردم و پیغام‌هایی دادم، ولی گویا کارساز نبوده و او روزبه‌روز بر تندروری خود می‌افزاید، دو سه نفری را در اطرافش برای کنترلش کشتنم ولی آنها جرات زیادی برای بر خورد جدی با او ندارند. (۱)

پنجشنبه ۲۷ اوت ۱۹۱۵

خبرها خوب نیست. تلاش برای هم‌پیمان شدن خان‌ها ادامه دارد و نیز کوشش ما برای ایجاد تفرقه میان آنها، باید یکی از آنها را از میان برداشت. یکی که از میان برداشته می‌شود روزی ادامه فعلی ماجرا به تعویق می‌افتد. (۲)

سه‌شنبه یکم سپتامبر ۱۹۱۵

به گمانم راه را یافتم. دیشب او را یافتم. میرزا رحمت لیلکی مرا به نزد او برد. صحبت‌ها انجام شد. غلام حسین پذیرفت. شاید هیچکس اشک نریخته مرا ندید. آن کس که باید کار را تمام کند، پذیرفت که چنین کاری را انجام دهد. نفعتها در این دیار بلکه در هر دیاری هر نوع آدمی

فعلی همگان با نیت خداوندی که قتال و جنگ و آن هم از نوع دفاعی، تنها قسمت کوچکی از این رحمت عظیم است و کلمه ارزشی «شهادت» نیز نه مرگ‌خواهی بلکه شهادتی است از کمال یک انسان در هر کار و در هر گوشه از تکاپوی زندگی و تنها قسمت صرفا کوچکی از این تعریف که بسیار در جای خود نیز ارزشمند است در زمان بحرانی نبرد، لقب بزرگانی است که برای به سرانجام‌ساندن وظیفه حاضرند جان خود را برای نجات و دفاع از مظلومان و نه نابودی مرمران بی‌گناه فدای حق کنند و در مثال ساده‌تر شهادت همچون همه ارزش‌های دیگر وسیله است و هدف کرامت انسان نایل بقا است و شهادت در جایگاه ارزشی و مورد دقیق کلمه باید کار گلیول سفید خون در بدن، به‌هنگام مبارزه با میکروب و ویروس‌های مهاجم را بکند که اگر نباشد بدن مضمحل شده و اگر همچون شما خارج از قاعده رشد و تکثیر شود به سرطان خون. این خطرناک‌ترین سرطان شناخته‌شده تبدیل می‌شود که به‌جای دفاع از تمامیت بدن، خود به نابودی آن همت می‌گمارد. یا حتما از بزرگان دین شهادتی که امداد العلما افضل مدام شهاد، که آنچه عالم و دانشمند با قلمش می‌نگارد بسی ارزشمندتر از خون شهدهاست. پس چرا اگر در بی کرامت معنوی و تقرب واقعی به خدایمان هستیم به این معنا عمل نکنیم؟ فرقی در عمل به این دو راه چیست؟ به گمان عقلا و دانشمندان دین، تعریف غلط و ضدارزش شما از شهادت درواقع بهانه‌ای برای فرار از مسوولیت‌های زندگی و عدم مواجهه با مشکلات جهان مادی است و این درواقع شک به خردمندی خداوند در ذات آفرینش است که به این تلقی زندگی دنیوی را به عبث آفریده که ذات باریتعالی از این گمان حلاله به‌دور است. رفتار شما برادر دقیقا پسان آن روشنفکر سطحی می‌ماند که چون تعریف حقیر بعضی مدعیان مذهب از دین و خدا را نمی‌تواند با خرد بسنجد، به‌جای پس‌زدن آن تعاریف واقعی، اصل و مفهوم را پس می‌زند و به‌نوعی با عمل خود تیغه دهن همان قیچی نابخردی شده و کاملا آن تعریف غلط را با اصل و دقیق‌دانستن، در جامعه تکثیر، نهاده‌نه و رسمی می‌کند.

و از آخر این بحث تو را از این «مرگ‌خواهی» غلط به «مرگ‌گاری» بشارت می‌دهم که بسیار در همان دین که ادعای ترویجش را داری سفاکش شده، لختی فکر کنیم خود را از پس این دو کلمه زینا پنهان می‌کردند و تو نیز با جمل معنای کلمه شهادت این مثلث را تکمیل نموده‌ای… مگر نه آنکه چنگیز به بهانه کشته‌شدن فقط چند قاصدش در ایران، میلیون‌ها نفر را در شهرهای سرراه قتل عام و از کله‌ها مناره ساخته؟ مگر نه آنکه هیتلر به بهانه ظلمی که در قرارداد تحمیلی ورسای و در بی آن نابودی اقتصاد بر ملت آلمان رفته بود و نیز نداشتن فضای حیاتی زندگی برای ملتش، چنان افسارگسیخته به دیگر کشورها تاخت که حیات دهها میلیون انسان بی‌گناه در جنگ دوم جهانی را به نابودی کشاند؟

مگر نه آنکه استالین ظلم صدها ساله توسط رژیم تزاری و ارپابن به کشاورزان در کلخوزها و بردگی کارگران در کارخانه‌های روسیه را بهانه‌ای برای پاکسازی‌های قومی و ارسال مردمان مخالف به گولاگ‌ها و سبیری قرار داد؟

مگر نه بوش پسرر به بهانه انهدام ساختمان‌های تجارت جهانی در نیویورک و کشته‌شدن دوهزار ۵۰۰ انسان واقعا بی‌گناه، به نابودی زیرساخته‌های دو کشور افغانستان و عراق همت نگذاشت و میلیون‌ها شهروند بیگناه این دو کشور را به کام مرگ فرستاد؟

و مگر صدام به بهانه عنوان یک رودخانه مرزی که با هرنوع نامگذاری، بی‌تفاوت به راهش ادامه داده و شیرینی آبش را به شوری دریا هدیه می‌دهد، صدها هزار مردمان دو کشور برادر ایران و عراق و بعدها با بهانه‌های وا‌هی دیگر بی‌شماری از مردم کویر و بیابان را به کام مرگ فرستاد؟

و در آخر اریل شارون به بهانه برگشت یک قوم پس از شش‌هزارسال به وطن موعود و افسانه‌ای‌اش و ظلمی که برملت یهود در تاریخ غرب رفته، علاح حق زندگی

شش‌هزارساله ملت فلسطین را در همان سرزمین غصب و نکرد و صدها برابر آن ظلم ادعایی خود را بر ملت فلسطین و به‌خصوص در کشتار فجیع صبرا و شتیلا روا نداشت؟ و خود بمبی می‌بندی و در میان عزاداران یا محفل و بازار مردمان فقیر متفرج می‌کنی و فرض می‌گیری که به بهشت رهنمونی! آیا تو نیز عملا در بهانه پیداکردن از این اخلاف و هم‌پیکار پیروی نمی‌کنی؟ آیا کمال تعجب و پرسش هستیم که ندارد که گروه‌های تکفیری همچون القاعده، داعش و… شما در این ۱۰، ۱۵ سالی که جهان را به خاک و خون کشیده‌اید چگونه حتی تاکنون یک گلوله سمبلیک در صحنه کارزار به سوی دشمن اصلی و مورد ادعای همیشگی‌تان یعنی نظامیان دولت صهیونیستی اسرائیل شلیک نکرده‌اید؟ عجبا! سوال واقعی در همین جاست که پس چگونه به این باور مسلمان و بی‌گناه‌کشی اعتقاد پیدا کرده‌اید؟ یا در این اسلام صبرا و صحلیا عظیم تک‌حدیثی پیدا می‌شود که ریختن خون بی‌گناه حتی غیرمسلمان در آن جایز شمرده شده باشد؟

بزرگی می‌فرماید که هیچ «ضدارزشی» در جهان وجود

ندارد. ضدارزش درواقع ارزشی است که در جای غلط و

غیرصحيح خود استفاده می‌شود. عملی که امروز تو برادر تو بنسندگان این بیانیته دوستانی در رسانه‌های پایین‌دستی خلیج‌فارس ما نیستند که تنها برای دلخوشی دوستان تکفیری‌شان همچون القاعده و مرهمی بر دردهای آنان چنین پاکي صفحات سفید را به سیاهی دروغ می‌آرایند. لحظه‌ای به‌خود بیا. من حداقل رفتار عبدالملک ریگی را راج می‌نهم که صادقانه از کشتار کودکان وزن و بی‌چغهای مسلمان بلوغ و سیستانی احساس ندامت و شیمیانی کرد و شما دوستانتش را ملتسمانه از ادامه این راه اشتباه بازداشت. و اما فرض دوم:

برای آن برادری است که گمان می‌برد کشتن اسیر

دست‌بسته و زنان و کودکان در حسینیه‌ها و خیابان‌ها به‌شدت‌ترین را نصیبش می‌کند. و هرگز نمی‌خواهد بداند که با این کار چگونه لیلخند بر لبان شیاطین این جهان و آن

ادامه از صفحه اول

روح همدلی و چند پرشش

به‌گونه‌ای که در شادترین ایام سال و نیز در کنار مراسم آیینی، ایرانیان به دعا و نیایش برای نجات جان آنان پرداختند و در تعطیلی رسانه‌های مکتوب، از طریق شبکه‌های اجتماعی و فعالیت عمومی، ندای همدلی و همراهی خود را اعلام کردند.اما همه اینها به‌تنهایی کافی نبود. تلخ‌ترین بخش ماجرا، ادعای شهادت گروهیان «دانیای فر» یکی از این مرزبانان فداکار و مدافعان شجاع و گرانقدر بود که به کلی فضای روانی ایرانی را متقلب ساخت. هرچند، اقدامات بعدی، نشانه‌هایی از تسریع در فرآیند آزادی چهار سرباز دیگر ایرانی را به‌همراه دارد. ضمن تقدیر از اقدامات شایسته‌روزی مسوولان مربوطه در دستگاه‌های مختلف، آیا بهتر نبود از همان آغاز، از همه ظرفیت‌های گفت‌وگوهای محلی و دیپلماسی بهره می‌گرفتیم؟ آیا لازم نیست شیوه خبری پیرامون این حادثه از ایسن میزان جزیره‌ای‌عمل‌کردن و ضعف اطلاع‌رسانی فاصله بگیرد؟ آیا لازم نیست در امر مرزبانی علاوه بر استفاده از نیروهای «ویژه» مسلط به توانایی‌های رزم انفرادی، از برنامه‌های عمرانی برای امنیت مرزها و تقویت پایگاه‌های مرزی هم استفاده کنیم که در مقابل گروهک‌های تروریستی برون‌مرزی، ابتکار عمل را بیش از پیش در دست داشته باشیم؟

تحقق نخستین شرط احیای دریاچه ارومیه

باشد که در سال ۱۳۹۳ با دارایت و امید شاهد نخستین نشانه‌های مهار بحران در دریاچه‌رومیه و بازگشت تدریجی حیات به تگین فیروزهای شمال باختری وطن باشیم؛ دستاوردی که در صورت تحقق بی‌شک امید تشنگان در اطراف دیگر تالاب‌ها و دریاچه‌های داخلی ایران از جمله: بختگان، طشک، هامون، پریشان، گلوخونی، جازموربان، مهراول، کافتَر، آرزن، گمیشان، قنوری‌گل و… را هم زنده خواهد کرد.

آمین

انتخابات؛ نسیم تغییر در افغانستان

۲- **پرونگ‌شدن نقش و جایگاه مردم در اهداف و شعارهای انتخاباتی و تسلیم کاندیداهار قبال خواست مردم:** در انتخابات قبل، بلیبوردها صرفا به انعکاس شعارهای ملی، اهداف کلی و آرمان‌های ایدئولوژیک اختصاص داشت که عملا تعهدی در قبال شهروند و رای‌دهنده را ایجاد نمی‌کرد، اما بلیبوردهای غول‌پیکر و آگهی‌های انتخابی و میتینگ‌های پرزنده این دور از تشکیلات پیانگتر تعهدی مشخص نسبت به عموم شهروندان در امور اقتصادی و رفاهی است و کاندیداهای در مناظره‌های پربیننده تلویزیونی برنامه خاص خود را در قبال بهبود اقتصادی، رفاهی مامه مردم به‌خصوص

گروه جوانان و زنان بیان می‌کردند.

۳- **تقو ش بارز رسانه‌های خصوصی و تاثیر شبکه‌های اجتماعی در رقابت‌های انتخاباتی:** وجود بیش از ۲۷ شبکه‌فعال تلویزیون خصوصی و ده‌ها شبکه‌رادویی و روزنامه، در کشوری که بیش از سه‌چهارم جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کنند و از نعمت سواهی بهره‌راند، قدرت پوشش‌دهی و تاثیرگذاری رسانه‌ها را زیر سوال می‌برد. اما همچنان مناظره‌های پرجاشش آیین بی‌طرفانه از شبکه‌های تلویزیونی نشان داد که همین فقدان به سرنوشت آینده کشور می‌تواند شهروندان شهرهای بزرگ را همچون سربال‌های پرتماشاچی هندی و ترکیهای که خیابان‌های شهر ا خلوت می‌کند پای تلویزیون میخکوب کند. باوجودهمه مشکلات و ناتوانی برخی از کاتال‌های تلویزیونی در تبلیغ نقش بی‌طرفانه و عادلانه خود در کوران فعالیت‌های انتخاباتی، با دیگر این واقعیت عیان شد که چگونه رسانه‌ها می‌توانند به‌عنوان رکنی از ارکان مردمسالاری نقش موثری در روندتحول اجتماعی سیاسی بازی کنند.

۴- **حضور متشکل و پررنگ جوانان و زنان در فعالیت‌های انتخاباتی:** در دومه گذشته جوانان افغان (از هر گروه قومی) با تجربه محدود در انتخاباتی خود نتنها از تفاوت‌ها بحران نیافرینند بلکه مرکه‌های انتخاباتی کاندیداهار را به میدانی برای آزمون صبر و شکیبایی خود و عرصه‌ای برای یادگیری و تعلیمات ولییه سیاسی تبدیل کردند. محافل آموزشی و دانشگاه‌ها به محلی برای ضارب افکار و عقاید تبدیل شده بود و تا نسل آینده افغانستان میبازود که اولین شرط ورود به عرصه مردمسالاری صبر و تحمل در مقابل ایدهای مخالف است. میزگردهای انتخاباتی جوانان افغان به‌خوبی نشان داد که این نسل حساب خود را اساسا از نسل گذشته و شیوه نگرش طالبان جدا کرده است.

۵- **استقبال بی‌هراس مردم از ثبت‌نام و مشارکت در انتخابات:** مهم‌تر از همه عناصر گفته‌شده رغبت و گرایش مردم برای حضور در صحنه پیکار انتخاباتی است. در کشوری که بیش از سه‌چهارم جمعیت در روستاهای دور از دسترس زندگی می‌کنند، رای‌دادن پذیرش خطر (حمله طالبان) را به‌همراه دارد و جهت ثبت‌نام-وحتی گرفتن مجوز رای‌دهی(کمیسیون‌های مستقل انتخابات) باید ساعت‌ها در صف طول به انتظار ایستاد، در کشوری که دوران ملت‌سازی طی نشده و دولت نویا اعتماد ملی را به خود جلب نکرده و حتی توان برگزاری یک انتخابات سالم و عادلانه را ندارد، قطعاً نمی‌توان هجوم ملت به صندوق رای را انتظار داشت. در این شرایط بسیار دشوار تاکنون میلیون‌ها نفر ثبت‌نام کرده‌اند و امید می‌شود نزدیک به ۱۳ میلیون نفر (نیمی از واجدان شرایط) پای صندوق‌های رای باییند که این خود نشان‌دهنده ذهن‌جکی ملت افغانستان به «طالبان» بوده و نشانگر همت و عزم ملت افغانستان برای آینده بهتر و سرنوشت روشن‌تر از طریق «برگه رای» و نه «تیغ شمشیر» است.

ادامه از صفحه ۱۴